

زکات عشق

تقدیم به پدر و مادرم

و دوستانم: الهام ، نسترن ، فرشته

نویسنده: لیلا کیانی

گیانی لایلا، ۱۳۹۰

زکات عشق / قم، مبین اندیشه

ISBN: ۹۷۸-۶۰۰-۲۳۹-۰۵۲-۳

۱۵۲ ص، ۳۰۰۰۰ ریال

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا

موضوع: داستان‌های فارسی - قرن ۱۴

ردمبندی کنگره: ۱۳۹۰ ۸/۲۶ ی/۸۱۹۱ PIR

ردمبندی دیویی: ۳/۶۲ فا ۸

شماره کتابشناسی ملی: ۲۴۸۴۱۱۲

نام کتاب: زکات عشق

مؤلف: لایلا گیانی

ناشر: مبین اندیشه

ناشر همکار: الینا

نوبت چاپ: اول / ۱۳۹۰

چاپخانه: ولیعصر

امور فنی چاپ: بهزاد کی شمس

شمارگان: ۵۰۰۰ جلد

قیمت: ۳۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۳۹-۰۵۲-۳

کلیه حقوق این اثر متعلق به مؤلف می‌باشد

مرکز پخش: قم / خ ارم / پاساژ قدس / پلاک ۱۶۹

تلفن: ۷۷۴۷۳۹۶ - تلفکس: ۷۸ ۳۱۰۴۱



مقدمه

خسته‌ام، نفس بریده‌ام، دیوانه‌ام هیچ احساسی ندارم، از نفس سرد باران دلم گرفته از سکوت تلخ ستاره‌ها قلم شکسته از این خزان خشمگین می‌ترسم تمام وجودم را دلهره و ترس پوشانده چون آرامش ندارم اما کسی همین نزدیکی هاست کنار دلم که مرا نوازش می‌دهد چه کسی است؟ نمی‌دانم از رقص زیبای پروانه‌ها لبخند بر چهره‌ام می‌نشیند، اما باز می‌ترسم این بار نمی‌دانم از چه؟ خسته‌ام از این همه رنج کشیدن، از این همه تاریکی، از این همه ظلمت کی و کجا به روشنایی می‌رسیم؟ چراغی که ذره ذره‌ی وجودم را روشن کند کجاست؟ چشیدن طعم روشنایی سخت نیست، آسان است، فقط با یک لحظه فکر کردن به خدا. رنگ بهار آرامش دهنده‌ی قلب هاست رنگی که سر چشمه‌اش خداست در عشق‌های مجازی آدم دیوانه می‌شود، روز و شب را نمی‌فهمد، آرامش ندارد، در عشق به خدا آرامشی هست، اما اعتراف می‌کنم، نمی‌توانم آن را وصف کنم. فقط



یک جمله: در عشق به خدا طعم روشنایی را چشیدم آخر حسرت شب‌های
روشنایی به دلم نماند. آرامشی دارم که هرگز از عمق وجودم پاک نمی‌شود.
دیگر از چیزی نمی‌ترسم، هراس ندارم طنینی از کوچه‌های دلم هر دم به
دقیقه به من ندای آرامش می‌دهد که بترس تو خدا را داری.



چند روزی بود که لاله حال خوشی نداشت، از وقتی که فهمیده بود دکترها از عمویش قطع امید کرده بودند که دیگه عمو حسین نمی‌تونه راه بره و باید تا آخرین لحظه‌ی عمرش توی ویلچر باشه، نمی‌تونه هیچ حرکتی داشته باشه، عموی لاله به خاطر ترکش‌هایی که توی جنگ به ناحیه کمرش وارد شده بود قطع نخاع شده بود. اونم بعد از چند سال که روی پای خودش راه می‌رفت الان دچار قطع نخاع شده چند سال آخر خیلی درد کشیده بود. حالا که باید عروسی دخترش سحر رو می‌دید و توی عروسی سپهر می‌رقصید به این وضع دچار شده بود. لاله و مادرش می‌خواستن برن بیمارستان، ولی حال لاله اصلا خوب نبود اگه می‌رفت و حسین رو می‌دید از این هم که بود بد تر می‌شد، لاله نتونست با مادرش بره بیمارستان. باید دانشگاه هم می‌رفت. مادر لاله مجبور شد تنهای بره، توی راه چند شاخه گل گرفت ولی به بیمارستان رسید خیلی از اقوامشون